

پیشگفتار مترجم

«هیچ یک از جنبه‌های زندگی اجتماعی و هیچ پدیده‌ای را نمی‌توان به طور جداگانه، بدون ارتباط آن با کلّ تاریخی و ساختار اجتماعی آن به عنوان یک هستی جهانی ادراک کرد.»

پل کانرتون (۱)

«هیچ یک از اجزای سازنده زندگی اجتماعی را نباید جدا از اجزای دیگر بررسی کرد. این اندیشه دو عنصر همزمان و ناهمزمان را در بر می‌گیرد. عنصر همزمان ما را با توجه به روابط متقابل اجزای سازنده جامعه در چهارچوب جامعیت معاصر سوق می‌دهد. اما عنصر ناهمزمان ما را به ریشه‌های تاریخی جامعه امروزی و نیز راهی که در آینده باید در پیش گیریم رهنمون می‌سازد.»

زیگموند باومن (۲)

نخستین تقسیم‌بندی از کشورهای جهان تقسیم‌بندی هاوس هوفر آلمانی است، صاحب‌نظر جغرافیای سیاسی در قبل از جنگ جهانی دوم. هوفر جهان را به دو بخش شمال و جنوب تقسیم کرد و معتقد بود که قدرتهای بزرگ صنعتی جهان همگی در نیمکره شمالی زمین قرار دارند. به گمان هوفر، چهار کشور صنعتی ایالات متحده، آلمان، روسیه و ژاپن از قویترین کشورهای جهان به شمار می‌روند و دیری نخواهد پاید که این قدرتها، نواحی اطراف بویژه همه مناطق جنوبی خود را به کشور خود ملحق خواهند کرد و جهان به چهار بخش زیر تبدیل خواهد شد: (۱) اتحادیه کشورهای امریکایی (پان امریک) به رهبری ایالات متحده؛ (۲) اتحادیه کشورهای اروپا-افریقا (ارو-آفریک) به رهبری آلمان؛ (۳) بلوک کمونیست به رهبری روسیه؛ و (۴) بلوک شرق آسیا به رهبری ژاپن. (۳)

محافل سیاسی دیپلماتیک و برخی سازمانهای بین‌المللی اصطلاح شمال و جنوب را بعد از جنگ جهانی دوم، نه در معنای جغرافیای سیاسی فوق، بلکه بیشتر در معنای اقتصادی آن، به کار گرفتند.

اصطلاح جهان سوم را نخستین بار آلفرد سووی^۱، جمعیت‌شناس و اقتصاددان فرانسوی، در ۱۹۵۲ به کار برد. هدف وی از این کار، طبقه‌بندی کردن کشورهای خارج از دو بلوک سیاسی، نظامی و اقتصادی آن زمان (بلوکهای شرق و غرب) بود. در دهه‌های ۵۰ و ۶۰ قرن بیستم که استعمارزدایی بسرعت در جهان گسترش یافت، تقسیم‌بندی‌هایی تحت عنوان کشورهای «توسعه یافته» و «توسعه نیافته» به وجود آمد. عنوان دوم به کشورهای اطلاق می‌شد که تولید ناخالص سرانه ملی آنها کمتر از ۵۰۰ دلار بود. پس از چندی اصطلاح «توسعه نیافته» به «کم رشد» یا «در حال توسعه» یا «در حال رشد» تبدیل شد. در اواخر دهه ۱۹۶۰ سلسله اصطلاحات تازه‌ای در این عناوین بر مبنای میزان ثروت و موقعیت جغرافیای سیاسی کشورها ارائه شد. بنا به این تقسیم‌بندی، کشورهای سرمایه‌دار امریکای شمالی، اروپای غربی، ژاپن، استرالیا و زلاندنو کشورهای جهان اول نام گرفتند، و کشورهای اتحاد جماهیر شوروی و اروپای شرقی عضو کومکون، عنوان جهان دوم را به خود گرفتند، و بقیه کشورهای جهان نام «جهان سوم» را یدک کشیدند.

در این میان ابهاماتی به وجود آمد. برخی از کشورهای جهان سوم، از جمله جمهوری خلق چین، ویتنام، کوبا و گروهی از کشورهای اروپای جنوبی از جمله یونان، پرتغال و ترکیه، و چند کشور آسیایی از جمله کره جنوبی، کره شمالی، سنگاپور، مالزی، اندونزی، فیلیپین و تایلند، و کشورهای برزیل، مکزیک، آرژانتین در امریکای لاتین، و نیز کشورهای عرب نفت خیز خاورمیانه از جمله کشورهای بودند

1. Suay

که درآمد سرانه و تولید ناخالص ملی آنها به مراتب بیش از بقیه کشورهای این گروه بود. بنابراین برای کشورهای فقیر جهان سوم از جمله برخی از کشورهای فقیر افریقایی مانند موریتانی، سنگال، بورکینافاسو، ساحل عاج، و چند کشور آسیایی از جمله بنگلادش، افغانستان و پاکستان، و چند کشور امریکای لاتین مانند هائیتی، اوروگوئه، پاراگوئه و اکوادور اصطلاح جهان چهارم به وجود آمد. اما بدیهی است که در میان همه کشورهای جهان، چه در روستاها و چه در شهرها، حتی در ثروتمندترین کشورهای جهان، یک جهان چهارم نیز وجود دارد.

از سوی دیگر، با دگرگونی ساختار سیاسی - اقتصادی اتحاد جماهیر شوروی و کشورهای سوسیالیستی اروپای شرقی، از اواخر دهه ۱۹۸۰ و اوایل دهه ۱۹۹۰، تقسیم بندی جهان به جهانهای اول، دوم، سوم و چهارم نیز دگرگون شد. اکنون می توان بسیاری از کشورهای جهان اول سابق را در کنار چند کشور جهان دوم سابق (مانند روسیه) به منزله کشورهای جهان اول قلمداد کرد و شماری از کشورهای اروپای شرقی، همراه با چند کشور از کشورهای جهان سوم سابق (مانند چند کشور مذکور در جنوب، جنوب شرقی و شرق آسیا) را که طی دو دهه اخیر رشد اقتصادی قابل ملاحظه ای داشتند، جزو جهان دوم طبقه بندی کرد و سرانجام بقیه کشورهای جهان سوم و چهارم سابق را به همراه شماری از کشورهای جهان دوم سابق (بویژه شماری از جمهوریهای تازه استقلال یافته شوروی سابق) به منزله جهان سوم به شمار آورد. در این صورت، شاید این معنا از جهان سوم به معنای اصطلاح «کشورهای پیرامون» در نظریه نظام جهانی سه رتبه ای امانوئل والرشتاین نزدیکتر باشد. (۴)

با این حال فاصله میان جهان اول، سوم و چهارم همچنان به طور فزاینده ای بیشتر می شود، زیرا کشورهای فقیر بیش از پیش به کشورهای ثروتمند وابسته اند. در حال حاضر، اکثر کشورهای فقیر حتی بیش از سالهای پایانی جنگ جهانی دوم استقلال اقتصادی خود را از دست داده اند و سهم آنها در تجارت جهانی بشدت کاهش یافته و بدهی شان به دولتها، بانکها و مؤسسات مالی بین المللی (بانک

جهانی و صندوق بین‌المللی پول)، که تحت سلطهٔ جهان اولند، افزایش یافته است. از سوی دیگر، وابستگی این کشورها به بازار، سرمایه، اعانه‌ها، تخصص و تکنولوژی جهان اول بیش از هر زمان دیگر شده است. تنها چند کشور جهان سومی (از قبیل هند، مکزیک، نیجریه، کره جنوبی، کره شمالی، تایوان، سنگاپور، مالزی، فیلیپین) در آستانهٔ توسعه قرار گرفته‌اند. به عبارت دیگر، اقتصاد این کشورها سر و سامان گرفته است. جهان اول می‌کوشد با دادن وام تحت عنوان «کمک» به کشورهای جهان سوم، این کشورها را هر چه بیشتر به جهان اول وابسته‌تر کند، ولی این «کمکها» آن قدر نیست که کشورهای وام‌گیرنده بتوانند روی پای خود بایستند. این اعانه‌ها و وامها تضمینی برای حفظ نظم موجود است، نه تقویت اقتصاد کشورهای جهان سوم. جهان اول بتازگی اصطلاح جدیدی را تحت عنوان نظم اقتصادی نوین جهانی مطرح کرده است که تنها زمانی برقرار خواهد شد که نظم کهن فرو ریخته شود. اما شکی نیست که جهان اول چنین اجازه‌ای نخواهد داد، زیرا در صورت تحقق نظمی نوین، سلطهٔ سیاسی، اقتصادی جهان اول و ساختار روابط جاری بین‌المللی که بر منافع جهان اول استوار است درهم خواهد شکست. جهان سوم و چهارم نیز قادر نخواهند بود به دستیابی به چنین نظمی دست یابند، زیرا کشورهای این گروه آن قدر از لحاظ اقتصادی، فرهنگی و علمی و نظامی ضعیفند که توان درهم شکستن نظم موجود را ندارند. بنابراین کشورهای جهان سوم و چهارم تنها دو راه دارند. یا آنکه در چهارچوب نظم موجود به حیات خود ادامه دهند و از الگوهای توسعهٔ غرب پیروی کنند (که بی‌شک در این صورت همیشه دنباله‌رو غرب خواهند بود)، یا بکوشند اساس نظم موجود را ویران کنند، که مسلماً وضعشان بدتر از این نخواهد شد. در واقع، غرب در درجهٔ اول به این علت بر جهان سوم و چهارم سلطه افکنده است که جهان سوم و چهارم در برابر جبههٔ متحدی از کشورهای غنی که سرمایه و تجارت جهانی را کنترل می‌کنند قرار دارد. علت دوم این است که کشورهای جهان سوم جز فروختن منابع خود به غرب و خرید بسیاری از نیازهایشان از غرب چاره‌ای نمی‌بینند. به عبارت دیگر،

بنیان نظم جهانی کنونی بر بی‌نظمی و بلا تکلیفی کشورهای فقیر و نبود امکان حرکت ماهرانه برای این کشورهاست.

به گمان من، کشورهای جهان سوم نمی‌توانند تنها از طریق همبستگی از وابستگی به غرب رهایی یابند بلکه باید یک نظام اقتصادی بین‌المللی مستقل و منطقی به وجود آورند که تضمین‌کننده این باشد که هر کشور جهان سوم برای خود بازارها، منابع مالی، فناوری، و نیروی انسانی ماهر مستقل داشته باشد. این نظام باید تعرفه‌های گمرکی بر بازرگانی داخلی را کاهش دهد و بر سر راه ورود محصولات کشورهای غنی مانع ایجاد کند. ایجاد چنین نظامی به مشارکت کشورهای غنی جهان سوم (اعم از تولیدکنندگان نفت یا دیگران) جهت جلوگیری از پیوستن به جهان اول بستگی دارد.

این نظام اقتصادی به جهان سوم و چهارم این امکان را خواهد داد که سیاستی را اتخاذ کند که از زیربار سلطه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی غرب رهایی یابد. نظم اقتصادی‌ای که کشورهای جهان سوم و چهارم برقرار کنند ممکن است تنگناها و دشواریهایی نیز برایشان به همراه آورد، اما رنج کشیدن برای مدتی کوتاه بهتر از رنجی همیشگی است. فقر، گرسنگی، و وابستگی جهان سوم باید به دست خود جهان سوم به پایان رسد. جهان سوم و چهارم باید ابتکار عمل را از دست غرب بریابد و خود آن را به دست گیرد.

ترجمه این کتاب را بدین دلیل به عهده گرفتم که به بسیاری از سؤال‌هایم در مورد پیشرفت غرب و عقب‌ماندگی بخش وسیعی از ملتها پاسخ می‌داد؛ سؤال‌های مهمی که همواره دغدغه ذهنی‌ام بود. چه شد که بارقه آگاهی و عقلانیت بر تاریکی دوران سیاه قرون وسطی تابیدن گرفت؟ چه شد که تمدنهای بزرگ خاورمیانه و آسیا و افریقا رو به افول گذاشت؟ ویژگیهای اصلی امپریالیسم چیست؟ امپریالیسم چگونه آغاز شد، امپریالیسم چگونه عمل می‌کند، چه چیز به آن چنین قدرت و سماجی را بخشیده است؟

کتاب حاضر به خواننده می‌گوید که امپریالیسم خصلتی جهانی دارد. سخن

گفتن از «امپریالیسم امریکا»، «امپریالیسم انگلیس» یا «امپریالیسم ژاپن»، و غیره به منزلهٔ موجودیتهای جداگانه سخنی به گزاف است. به عبارت دیگر، هرچند میان امپراتوریهای استعماری رقابتی سخت و عمیق برقرار است، در واقع ساختارهای به هم پیوسته‌ای هستند که همواره به حمایت یکدیگر نیازمندند زیرا از ایدئولوژی یکسانی پیروی می‌کنند.

نویسنده خاطر نشان می‌سازد که امپریالیسم همواره در سراسر تاریخ ثبت شده بشر وجود داشته است. چین، مصر، یونان، روم، ایران، همگی بر خارج از مرزهای رسمی خود سلطه افکندند. این امپراتوریهای دوران باستان عمدتاً در اندیشهٔ غارت ثروتهای ملتهای دیگر یا در جستجوی باج و خراج بودند، اما ساختار اقتصادی آن ملتها را دگرگون نمی‌کردند.

ویژگی امپریالیسم جدید با امپریالیسم دوران باستان بسیار متفاوت است. امپریالیسم جدید از طریق تجارت نابرابر، سرمایه‌گذاریها و پرداخت وام نه تنها ثروت این ملتها را می‌بلعد بلکه ساختار اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی آنها را دگرگون و وابستگی آنها را به امپریالیسم بیشتر می‌کند.

انگلستان نخستین کشوری بود که این روش چپاول را در مقیاس جهانی بکار برد و نظامی را بر جهان حاکم کرد که از لحاظ دامنه، تنوع و پیچیدگی در تاریخ بشر بی سابقه بود، نظامی که تمام امپراتوریهای پیشین را از صحنه خارج و انگلستان را به بزرگترین قدرت استعماری جهان تبدیل کرد. به تعبیر نویسنده، هرگز در تاریخ بشر جمعیتی چنین انبوه - یک چهارم جمعیت نوع بشر - برای ثروتمند کردن شمار اندکی در معرض کار استثمارگرانه قرار نگرفته‌اند. چه عوامل و شرایطی باعث شد که انگلستان چنین نظام سودآفرین عظیمی را ایجاد کند؟

نویسنده خاطر نشان می‌سازد که عوامل بی شماری به این امر کمک کرد، اما چهار عامل مهم را با این شرایط کاملاً مرتبط می‌داند: (۱) فناوری جدید انقلاب صنعتی؛ (۲) دسترسی به ذخیرهٔ عظیم نیروی کار ارزان؛ (۳) انباشت سرمایه؛ و (۴) توسعهٔ بازارهای خارجی. در این صورت، این کتاب دربارهٔ شکل‌گیری جهان سوم

پس از تجاری شدن و صنعتی شدن جامعه‌های اروپای غربی یا به عبارت صریح‌تر درباره شکل‌گیری امپریالیسم جدید است. امپریالیسم چیست؟ چگونه عمل می‌کند و چرا؟ کتاب همچنین درباره رشد آگاهی ملت‌های جهان سوم و چهارم است، آگاهی‌ای که فرض‌های اساسی امپریالیسم را در هم می‌شکند و قدرت آن را به چالش می‌طلبد. این مبارزه جهانی بین امپریالیسم با اشکال گوناگون آن و ملت‌هایی که مصمم به کسب استقلال سیاسی و اقتصادی‌اند بزرگترین مسأله دوران ماست؛ این نبرد نیز به نوبه خود با اشکال گوناگونش، روز به روز شدت بیشتری می‌گیرد و خواه‌ناخواه، آگاهانه یا ناآگاهانه، همه ما در آن شرکت داریم.

نام اصلی کتاب شکاف جهانی^۱ است، اما از آنجا که بحث اصلی آن چگونگی شکل‌گیری نظام سرمایه‌داری در اروپا و به دنبال آن، عقب‌ماندگی بخش اعظم کشورهای جهان طی یک دوره تاریخی حساس در تاریخ بشر را در بر می‌گیرد و با توجه به اینکه نویسنده تلاش کرده است شرایط اجتماعی، سیاسی و اقتصادی این کشورها را با نگاهی جامعه‌شناختی بررسی کند، نام آن را جامعه‌شناسی تاریخی - تطبیقی جهان سوم گذاشتم.

متن اصلی کتاب در یک جلد و در حدود ۹۰۰ صفحه با حروف ریز است و از آنجا که ترجمه فارسی آن بالغ بر ۱۳۰۰ صفحه می‌شود، ترجیح دادم آن را در سه جلد منتشر کنم. جلد نخست را سازمان سمت و جلد دوم و سوم آن را دانشگاه آزاد اراک منتشر می‌کند. جلد نخست حاوی شکل‌گیری و پیدایش جهان سوم است؛ جلد دوم به افول استعمار و بیداری و خیزش ملت‌های عقب‌مانده می‌پردازد؛ و جلد سوم مربوط به انقلابها و پیروزی انقلابها در جهان سوم است. در پایان بر خود لازم می‌دانم از دست‌اندرکارانی که بانی انتشار این کتاب شدند، بویژه آقای دکتر برزگر، مدیر گروه علوم سیاسی سازمان سمت، سپاسگزاری کنم.

یادداشتها

1. Connerton, Paul; *Critical Sociology*; Harmondsworth, Eng: Penguin, 1976, p. 12.
2. Bauman, Zygmunt; *Towards a Critical Sociology: an Essay on Commonsense and Emancipation*; London: Routledge and Kegan Paul, 1976, p. 6.
۳. شالیان، ژرار و ژان پیرراژو؛ *اطلس استراتژیک جهان*، ترجمه ابراهیم جعفری، تهران، اطلاعات، ۱۳۶۶، ص ۲۰ و ۲۴.
۴. ساعی، احمد؛ *مسائل سیاسی - اقتصادی جهان سوم*، تهران سمت، ۱۳۸۰، ص ۴۰.